

یادداشت

شرف شیرموز در آفتابه، به از تصمیم غلط



صادق زنگنه

تبعی که سینه الهه حسین‌نژاد را شکافت، تنها در دست یک راننده تاکسی نبود. آن تیغ، از مدت‌ها قبل، در اتاق‌های فکر مدیرانی تیز شده بود که با یک تصمیم، ارزش یک کالای مصرفی را با جان یک انسان برابر کردند. داستان الهه، تازّدی شخصی یک دختر جوان نیست؛ مانیفست مرگ‌بار سیاسی است که قرار بود «مبارزه با قاچاق» باشد اما به ماشین تولید رانت، نابرابری و در نهایت، جنایت تبدیل شد.

الهه برای مراقبت از برادر معلولش از کار به خانه می‌شتافت. در ذهن او، نگرانی برای برادر بود و در چشم راننده، برق یک گوشی گران‌قیمت. نوری کاذب، نه از یک کالای ذی‌قیمت، بلکه از برجسب قیمتی نشئت می‌گرفت که دولت بر آن چسبانده بود. طرح رجیستری موبایل، این موجود سیری‌ناپذیر، یک گوشی ساده را به گنجی بدل کرده که دزدان برای تصاحبش، جان می‌ستاندن.

بیابید این زنجیره مرگ‌بار را مرور کنیم: دولتی تصمیم می‌گیرد به بهانه جلوگیری از قاچاق کالا، راه ورود آن را به انحصار خود درآورد. در ابتدا، با دلار دولتی برای واردکنندگان رانت می‌سازد و جیب عده‌ای را پر می‌کند. سپس، وقتی آن رانت به پایان می‌رسد، طرح را به ابزاری برای کسب درآمد تبدیل می‌کند. بر روی هر گوشی، علاوه بر سود واردکننده، تعرفه گمرکی، مالیات ببر ارزش افزوده و عوارض گوناگون می‌بندد. در نتیجه، دولتی که هیچ نقشی در تولید، ناواری و حمل‌ونقل این کالا ندارد، سودی به جیب می‌زند که گاه از سود شرکت سازنده نیز بیشتر است.

این «زورگیری قانونی» در حالی رخ می‌دهد که طبق گزارش‌ها، قاچاق میلاردی روزانه سوخت از مرزهای کشور، به طور سازمان‌یافته، بی‌وقفه ادامه دارد. گویا زور دولت فقط به شهروند عادی می‌رسد؛ به مسافری که اگر بخواهد برای مصرف شخصی خود یک گوشی بیاورد، باید هزینه‌ای بیشتر از یک واردکننده یا فروشنده خودی بپردازد تا از این کار منصرف شود. دولت با این طرح، علا پیش را بر کلوی مردم گذاشته و راه را برای ذی‌نفعان قدرتمند باز گذاشته است. نتیجه این سیاست ضد مردمی، آن است که مردم کولبر بی‌نوا را محقرتر از دولت می‌داند و دست‌یوس قاچاقچی می‌شوند تا هم‌نوا با طرح‌های دامیان دولتی.

ابراز تاسف معماران طرح رجیستری برای قتل الهه حسین‌نژاد، دردی را دوا نمی‌کند و در مقام قضاوت، در شمار ژاژخایی است. شما با سیاست‌گذاری غلط، خیابان‌ها را برای پیر و جوان این کشور نامن کرده‌اید، به خاطر در دست داشتن یک ابزار ساده ارتباطی. شما ارزش یک گوشی را آن‌قدر بالا بردید که انگیزه‌ای شود برای شکافتن سینه دختری بی‌گناه. تاسف کافی نیست؛ شجاعت‌پذیرش مسئولیت و عذرخواهی لازم است. شما باید به خاطر بنا نهادن طرحی که گوشی موبایل را از یک وسیله ارتباطی مصرفی به کالایی سرمایه‌ای و هدفی برای جنایت‌کاران تبدیل کرد، از مردم ایران پوزش بخواهید. هر قطره خونی که در این سرقت‌های خشونت‌بار ریخته می‌شود، نتیجه مستقیم امضاهایی است که روزی با افتخار پای این طرح زدید. تا زمانی که این حقیقت را نپذیرید، ابراز تاسف شما چیزی جز نمک‌پاشیدن بر زخم مردم نیست. بله، گاهی شرف یک کار عیث. بیشتر است از یک تصمیم غلط!

برای دیده‌بان ایران

عما طی سال‌های گذشته بند مورد استناد برای محیط‌بانان، موضوع دفاع مشروع بوده که برای این شغل مهم و تخصصی، اثبات آن و مسیر دفاعی به جهت عدم حضور شاهد یا دوربین، بسیار سخت و در برخی موارد غیرممکن است و همان‌گونه که در سال‌های گذشته دیده شده، بسیاری از محیط‌بانان ما به واسطه شلیک به متخلف به اعدام محکوم شده‌اند. در سال ۹۹ قانون حمایت قضائی و بیمه‌ای از مأموران یگان حفاظت در ۴ ماده به تصویب رسید که عملاً هیچ تغییر ماهوی در بحث به‌کارگیری سلاح توسط محیط‌بانان ایجاد نکرد. از دیگر سو، کمبود بودجه سازمان محیط زیست برای خرید وسایل مورد نیاز از اتموبیل‌های استاندارد گرفته تا تجهیزات امنیتی، دوربین‌های دید در شب و حفاظتی و دوربین تله‌ای، جلیقه ضد گلوله، پهبادهای مجهز به دوربین‌های حرارتی و دید در شب، شبکه بی‌سیم و دیگر موارد، از مهم‌ترین معضلات این سازمان مهم حاکمیتی است. همچنین طی سال‌های گذشته مجوز قطره‌چکانی استخدام محیط‌بان صادر شده که با حدود سه‌هزارو ۵۰۰ محیط‌بان برای ۳۰۰ میلیون هکتار تحت حفاظت، در عین عدم کارایی، تنها جان محافظان محیط زیست را به خطر می‌اندازد. قانون شکار و صید نیز با وجود اصلاحات، هنوز نتوانسته بازدارندگی لازم را ایجاد کند. مجازات‌های تعیین‌شده برای شکارچیان غیرمجاز، در برابر ارزش جان محیط‌بانان و خسارات واردشده به طبیعت، ناچیز است. شهادت هدایت‌الله دیده‌بان، زنگ هشدار است برای بازنگری جدی در قوانین و فراهم‌کردن تجهیزات لازم برای محیط‌بانان. آنها حافظان بی‌ادعای طبیعت‌اند و سزاوار حمایت و پشتیبانی واقعی هستند. باشد که یاد و راه دیده‌بان خائیز، چراغ راهی باشد برای حفاظت صحیح از پهنه طبیعت ایران و حمایت از کسانی که جان‌شان را برای وطن فدا کرده و می‌کنند.

خبر

سگ‌گردانی با خودرو در تهران ممنوع است

خبرآنلاین: رئیس پلیس راهور تهران بزرگ گفت: «گرداندن سگ با خودرو نیز خلاف مقررات است و در صورت مشاهده، خودروی مربوطه اعمال قانون خواهد شد.» ابوالفضل موسوی‌پور افزود: «سگ‌گردانی در سطح شهر و به‌ویژه در فضاهای عمومی، موضوعی است که بارها از سوی پلیس به‌عنوان رفتاری خارج از عرف و مقررات شهری مورد تذکر قرار گرفته است.» او ادامه داد: «برخی افراد اقدام به سگ‌گردانی با خودرو می‌کنند که این اقدام نیز از نظر قانونی و انتظامی پذیرفته‌شده نیست و پلیس با مشاهده چنین مواردی طبق قانون با راننده برخورد و خودرو را اعمال قانون خواهد کرد.»

توسعه یک میل واقعی است که برآوردن نیازهای واقعی (امکانات مادی، آموزش، بهداشت و اشتغال) را هدف می‌گیرد. نه الگوهای کاذبی مانند ارزش بازار سرمایه، مولدسازی دارایی‌ها یا بازارهای کارا. اگر این الگوهای کاذب مثل «شبه‌میل» جایگزین امیال واقعی شوند، آنچه از توسعه می‌ماند، بیشتر «شبه‌سازی توسعه» است. در این پروسه، نهادهای بوروکراتیک بی‌میل به توسعه که با مؤلفه «نمایش برنامه‌ریزی» (استاد بالادستی، برنامه‌های پنج‌ساله، شاخص‌های بیهوده و نمودارهایی بی‌ربط به زندگی واقعی) نمایان می‌شوند، آلت دست نهادهای مالی قرار می‌گیرند تا توسعه نه به‌عنوان یک هدف واقعی بلکه به‌مثابه نوعی وانمود مطرح شود. «بانک توسعه» را نیز باید در همین چارچوب دید، نهادهی نه در پی تحقق «توسعه واقعی»، بلکه مانند بستری برای شکل‌دهی و تکثیر «وانمود توسعه».

موضوع تأسیس «بانک توسعه» از سال ۱۳۹۷ مورد توجه بوده و در نهایت (با سفارش صنعت مالی) وارد برنامه هفتم شد. آنچه از تعریف و تشریح وظایف این بانک در طرح مجلس و قانون برنامه هفتم برمی‌آید، این است که این بانک برای ایجاد رونق در بخش‌های مولد اقتصاد (طرح‌های عمرانی دولت) با به‌کارگیری و اهرم‌کردن بخشی از منابع بودجه‌ای، اقدام به انتشار اوراق مالی مانند اوراق توسعه یا گواهی سپرده خواهد کرد. به طور خلاصه، منایعی که پیش‌ازاین مستقیماً در اختیار دولت بود تا طرح‌های توسعه‌ای (عمرانی، زیرساختی و رفاهی) را عملیاتی کند، در این بانک کارسازی می‌شود تا اهرمی شود برای جذب سرمایه‌های بیشتر برای تحقق همان طرح‌ها. البته ترجمه عملیاتی این گزاره‌ها عبارت است از اینکه: این بانک به جای پیوندننن سرمایه ملی با تولید واقعی، تبدیل به کارخانه‌ای برای خلق اوراق و مشتقات مالی مبتنی بر دارایی‌ها و بودجه دولت و البته بازتولید نقدینگی خواهد شد؛ انتشار اوراقی که سودشان در نهایت باید از ناحیه مالیات‌ها یا درآمدهای نفتی تأمین شود. بودجه سالانه ستون اصلی دولت به‌عنوان متولی توسعه است. اتکای بودجه بر مالیات و نفت، حکایت از گردش «مزد پرداخت‌نشده» در رگ‌های دولت دارد و این خود به معنای بدهی دولت به جامعه در تقویت زیرساخت‌های رفاه و توسعه است. اما همان‌گونه که کالایی‌سازی نیروی کار شرط بقای سرمایه‌داری است، مالی‌سازی بودجه نیز شرایط لازم برای دوام صنعت مالی را برآورده می‌کند. در این چارچوب است که بانک توسعه به‌عنوان رکنی از صنعت مالی به بخشی از جهان شبهه‌سازی‌شده‌ای تبدیل می‌شود که در آن، نه توسعه‌ای در کار است و نه میلی برای آن. تنها تکرار تصاویری از

«بانک توسعه» در برابر توسعه



ابوالفضل کرمانی

الگوهای کاذب صنعت مالی، مانند تنوع سرمایه‌گذاری، ترکیب بهینه و ارزش بازاری دارایی‌ها و حداکثر بازده مبتنی بر حداقل ریسک، به‌عنوان «وانمودهای توسعه» تبدیل به شاخص ارزیابی عملکرد آن خواهند شد. به بیان دقیق‌تر، بانک توسعه در ایران درواقع نهاد تولید «فانتزی توسعه» خواهد بود و نه تحقق آن. اگر صنعت مالی ایران نقشی در تحقق توسعه داشت، تاکنون نیز با بانک‌ها، صندوق‌ها و نهادهایش می‌توانست از پس آن برآید. هم‌اکنون بانک‌هایی مانند بانک مسکن، بانک صنعت و معدن، بانک کشاورزی و... وظایف توسعه‌ای را برعهده دارند. باوجوداین، درحالی‌که ارزش دارایی این بانک‌های توسعه‌ای در ۲۰ساله گذشته (به قیمت ثابت) حدود پنج برابر شده، گروه صنایع و معادن رشد ارزش افزوده تنها ۸۰درصدی (در ۲۰ سال) و گروه کشاورزی کاهش ۹درصدی ارزش افزوده را تجربه کرده‌اند. بنابراین به جای اینکه بخش مالی در خدمت رشد مولد باشد، بخش مولد در خدمت متورم‌شدن بخش مالی قرار گرفته است. اتکای انواع ابزارهای مالی مانند اوراق تسه مسکن یا اوراق گام به ارزش افزوده بخش واقعی بر همین مبناست. در مطابقت با این الگو، «صندوق توسعه ملی» نیز دپارتمان مالی تأسیس می‌کند و با عدول از اساسنامه، مجوز سرمایه‌گذاری در انواع صندوق‌ها، ابزارهای بازار سرمایه (سهامداری) و واسطه‌گری مالی از جنس خرید و فروش اختیارات (پشن‌را) در دریافت می‌کند. عضویت دولتی‌ها در هیئت‌مدیره این نهاده‌ا نیز امتیازی است که در قبال سازگاری آنها ارائه می‌شود.

آنچه ارزش افزوده بخش مالی را می‌سازد (اسپرد بانکی و سود اوراق مالی و سایر کارمزدها)، درواقع هزینه‌هایی است که برای بخش مولد ایجاد می‌شود و از ارزش افزوده آن می‌کاهد. حتی در نگاه خوش‌بینانه حامیان صنعت مالی، این بخش زمانی در پیشبرد بخش مولد کارآمدتر است که هزینه‌های تأمین مالی به مرور کاهش یابد. سه برابر شدن سهم ارزش افزوده گروه واسطه‌گری مالی به کل اقتصاد از سال ۱۳۸۱ تا ۱۴۰۲ در مقابل کاهش سهم ارزش افزوده گروه کشاورزی از ۷،۴ درصد به ۶،۶ درصد و گروه صنعت از ۱۳،۷ به ۱۰،۲ درصد، عکس این موضوع را نشان می‌دهد. تمام مشاهدات آماری گواهی است بر اینکه بخش مالی

از ملی‌شدن نفت تا موازنه‌گری مدرن

تکرار تاریخ یا تجربه آموزی برای ورود به عرصه نظم نوین؟

عمادعظیمی

که در دوره مصدق پایه‌ریزی شد- بار دیگر می‌تواند راه‌گشا باشد. این سیاست به جای اتکا به یکی از بلوک‌ها، بر حفظ استقلال بر عین تعامل تأکید دارد؛ رویکردی که تجربه تاریخی نیز نشان داده است مورد استقبال ملت ایران بوده و هست. اراده سیاسی ملت ایران در این سده، هرگز تن به توازن مثبت نداده است؛ چراکه توازن مثبت، در عمل به معنای پذیرش خواسته‌های یک‌جانبه قدرت‌های خارجی و تسلیم در برابر آنهاست. این‌رو رویکرد هرگز با شرافت تاریخی و استقلال‌طلبی ایرانیان همخوان نبوده، نیست و نخواهد بود.

با این حال، در فضای رسانه‌ای امروز، برخی جریان‌ها و تریبون‌ها- به‌ویژه آن دسته از دلوپسان که یا از سر ساده‌انگاری یا از سر منافع جناحی حرکت می‌کنند- تلاش دارند این سنت دیپلماتیک ریشه‌دار را تخریب کرده و جای آن را با نگاه وابسته‌محور یا انزواي صرف پر کنند. تلاشی که در صورت بی‌توجهی به پیامدهای آن، می‌تواند نته‌تها سیاست خارجی کشور را دچار بحران کند، بلکه پایه‌های انسجام ملی را نیز تضعیف کند. اظهارات اخیر مذاکره‌کنندگان ایرانی ازجمله سخن معروف آقای عراقچی که «نبود تفاهم روی یک بند، به معنای شکست و ترک مذاکرات نیست»، نشانگر پابندی به همین راهبرد است. ایران تلاش دارد خود را نه به‌عنوان بازیچه، بلکه به‌عنوان بازیگر در چارچوب‌های قوانین بین‌المللی معرفی کند.

البته نمی‌توان از فشارهای خارجی- به‌ویژه لابی‌های تندرو در آمریکا و رژیم اسرائیل- چشم‌پوشی کرد. اما واقعیت این است که حتی در مقاطع تاریخی حساسی، ایران توانسته است با دشمنان دیرینه نیز وارد معامله شود. نمونه‌اش، ماجرای تبادل تسلیحات در جریان جنگ تحمیلی و بحران گروگان‌گیری است. این تجربه‌ها نشانی می‌دهند که در روابط بین‌الملل، نه دوستی دائمی است و نه دشمنی همیشگی؛ بلکه منافع ملی تعیین‌کننده مسیر تعاملات است.

کشورهای غربی و در راس آنها ایالات متحده به‌خوبی آگاه‌اند که اتخاذ موضعی خصمانه درباره ایران می‌تواند پیامدهای ناگواری برای منطقه به دنبال داشته باشد، چراکه در چنین شرایطی، خود آنها ناخواسته ایران را به

بیش از آنکه ابزاری برای تسهیل خلق ارزش باشد، به «ضبط ارزش» بخش‌های مولد مشغول بوده است. حرکت معکوس ارزش افزوده بخش واقعی و بخش مالی از چشم اقتصاددانان دور نمانده بود. بر همین اساس، احتساب ارزش افزوده خدمات مالی به‌عنوان جزئی از ارزش افزوده اقتصاد تا اواخر قرن بیستم (۱۹۹۳) موضوعی مضحک و غیرقابل قبول بود. تنها پس از تصویب ویرایش SNA۱۹۹۳ ارزش افزوده صنعت مالی به‌عنوان یک بخش مولد به حساب‌های ملی اضافه شد.

اصولاً نقش چالشی بخش مالی برای بخش مولد اقتصاد، محدود به بهره‌های بانکی نبوده و حجم بالای مشتقات سفته‌بازانه نیز به‌شدت مورد انتقاد قرار می‌گرفت. محدودسازی و مرزبندی فعالیت بانکی تجاری و سرمایه‌گذاری تحت قانون «گلاس استیگال» (۱۹۳۳) در راستای حفظ امنیت سپرده‌های افراد در مقابل سفته‌بازی صنعت مالی تا سال ۱۹۹۹ برای سال‌ها برقرار بود تا آنکه صنعت مالی توانست مرزبندی مزبور را با گرفتن مجوز «بهادارسازی» وام‌های بانک‌های تجاری در هم شگند. این بهادارسازی در آغاز بر وام‌های مسکن متمرکز شد، و بانک‌ها توانستند با بهادارسازی وام‌های مسکن به اعطای وام‌ها شتاب خارق‌العاده‌ای دهند؛ امری که بحران بانکی ۲۰۰۸ و تزریق چهار تریلیون دلار منابع عمومی فدرال‌رزرو به نهادهای مالی را در پی داشت.

هدف از تصویب قانون «گلاس استیگال» به طور کلی این بود که منافع عمومی در قالب پس‌اندازها در معرض سفته‌بازی قرار نگیرد و توسط سفته‌بازان مصادره نشود. با این حال، «بانک توسعه» دقیقاً قرار است به کمک صنعت مالی بیاید تا مصادره منابع عمومی (در قالب منابع بودجه‌ای نفت و مالیات) جنبه رسمی‌تری به خود بگیرد و تشدید شود. درواقع اهرم‌سازی منابع عمومی و دارایی‌های دولت برای ابزارسازی مالی، حلقه مهمی است که بانک توسعه به آن رسمیت می‌بخشد و این‌ موضوع دقیقاً نقطه عطف صنعت مالی در ایران خواهد بود. صنعتی که به واسطه تحلیل‌رفتن قدرت خرید و پس‌انداز مردم، به اوج نرخ‌های سود قابل دستیابی رسیده و برای تداوم و ارتقای آن با ناطمینیانی مواجه است. زمانی که بی‌اعتمادی سهامداران، خرید بازار بورس پایه‌های سودآوری بزرگان بازار را دست کرده و از طرف دیگر مردم قدرت اخذ وام‌های مسکن با اقساط سرسام‌آور را ندارند، صنعت مالی نیاز به سکوی مطمئن و پایدار دولتی برای بهادارسازی دارایی‌ها و تعهدات و دمیدن خونی جدید در رگ‌های صنعت مالی دارد. بانک توسعه همان سکوی مطمئنی است که به‌واقع در برابر توسعه قرار می‌گیرد.

یادداشت

بازخوانی یک سخنرانی از دکتر محمدابراهیم انصاری‌لاری: ایرانِ خردبینان



ندا اکبری

پژوهشگرمدیریت شهری

۱- سخن‌گفتن از فردوسی همیشه سنجش خرد است. شاهنامه تنها یک اثر ادبی نیست؛ بلکه میراثی است که اگر امروز به آن بازنگریم، فردا ناچار به بازسازی آن خواهیم بود. فردوسی در روزگار آشفتگی ایران قرن چهارم، مسئولیتی بزرگ بر دوش کشید تا هویت ایرانی را نه‌فقط حفظ کند، بلکه در زبان فارسی بازآفرینی کند. ۲- فردوسی می‌دانست زبان فقط وسیله بیان نیست، بلکه ابزاری برای بازتولید فرهنگی و تضمین تاریخ یک ملت است. او در شاهنامه خرد و داد را به‌عنوان دو فضیلت بنیادین برگزید؛ فضیلت‌هایی که فراتر از زمان، مذهب و نژاد هستند. خرد در شاهنامه به معنای عقل معاش نیست، بلکه نوری درونی است که تشخیص حق از باطل و نیک از بد را ممکن می‌کند. ۳- خرد نزد فردوسی ریشه تمام فضیلت‌هاست و نه امری بیرونی، بلکه ذاتی در نهاد انسان. این خرد، همان عقل اولی است که پیامبر و مولانا نیز به آن اشاره کرده‌اند؛ موهبتی که باید با عمل و رفتار پرورش یابد. شاهنامه حکمرانی خردبینان را به تصویر می‌کشد؛ جایی که پادشاه و پهلوان باید بر مبنای خرد و داد سنجیده شوند. ۴- شاهنامه پر از درس‌های حکمرانی است: جمشید وقتی از خرد تهی شد و به فره ایزدی چنگ زد، سقوط کرد؛ رستم نیز وقتی از سر خرد فرزندش سهراب را کشت، نزد فردوسی سقوط کرد و در نگاه شاعر، قهرمانی شکست‌خورده به شمار آمد. این درس‌ها نشان می‌دهند که حکمرانی بدون خرد و عدالت محکوم به شکست است. حتی طبیعت نیز واکنش نشان می‌دهد؛ زمانی که عدالت جاری باشد، سربسزی و شکوفایی است و در زمان ظلم، خشکی و نابودی. ۵- مهم‌ترین پیام فردوسی اهمیت گفت‌وگو و مشارکت در حکمرانی است. پهلوان و شاه، موبد و پادشاه، رقیب و دشمن، همه در گفت‌وگو برای حفظ نظم سیاسی خردبینان حضور دارند. مشروعیت قدرت نه از وراثت، بلکه از خرد و داد ناشی می‌شود؛ مفهومی که امروز در حکمرانی مشارکتی، شفافیت و مسئولیت‌پذیری متجلی است. این رویکرد به قدرت و مشروعیت، دقیقاً با مفاهیم حکمرانی مدرن همخوانی دارد؛ یعنی شایسته‌سالاری، شفافیت، گفت‌وگوی هم‌سطح میان مردم و قدرت، و مسئولیت‌پذیری. هرچا پادشاه یا فرمانروایی از عدالت فاصله می‌گیرد، طبیعت و مردم اعتراض می‌کنند. این همان اندیشه‌ای است که امروز در نظام‌های حکمرانی مشارکتی، نهادهای مشورتی و شفافیت دیده می‌شود. شاهنامه، اگرچه روایت گذشته است، اما معیار و الگوی آینده حکمرانی را نیز ارائه می‌دهد. ۶- در دنیای امروز که شعار دانش‌بنیان فراگیر شده، فردوسی به ما یادآوری می‌کند که اگر خردبینان نباشیم، دانش و تخصص بی‌فضیلت ما را به ورطه بحران می‌کشاند. در دنیایی که گاهی مزیت‌ها بدون فضیلت به کار گرفته می‌شوند، فردوسی هشدار می‌دهد: علم بی‌فضیلت خطرناک است، ثروت بی‌بخش به زیربستی می‌انجامد، و قدرت بدون داد به زور تبدیل می‌شود. اگر خردبینانی را به نظام حکمرانی امروز تزریق نکنیم، با تورم تخصص‌های بی‌فضیلت و بحران اعتماد مواجه خواهیم شد. حکمرانی خردبینان یعنی حکمرانی‌ای که صداقت، مسئولیت‌پذیری، عدالت و گفت‌وگو را محور قرار دهد تا اعتماد عمومی و توسعه پایدار شکل بگیرد. ۷- فردوسی در زمانی که کشور تکه‌تکه بود، زبان را نه‌فقط برای روایت گذشته، بلکه برای ساختن آینده به کار گرفت. شاهنامه امروز دعوتی است به بازسازی حکمرانی بر پایه خرد و داد؛ حکمرانی‌ای که فقط به قدرت و ثروت نمی‌اندیشد، بلکه مسئولیت و فضیلت را نیز در اولویت قرار می‌دهد. ایران خردبینان فردوسی تنها مسیر پایدار برای آینده ماست.